

نقد مبانی اجتهادی بن باز

نقد مبانی اجتهادی بن باز

عبدالعزیز بن باز از جمله مفتیان بزرگ وهابی است. از او فتاوییی صادر شده که بعضا افعال مسلمانان را به بدعت نسبت داده و در برخی موارد نیز حرام می داند و در برخی موارد دیگر نیز عملی را به کفر نسبت داده و انجام دهنده آن را کافر می داند. در این مقاله مبانی اجتهادی بن باز و دیدگاه های وی در برخی موارد مورد بررسی و نقد قرار خواهد گرفت

مقدمه

مبانی اجتهادی بن باز مشکلاتی دارد که در مورد فتوا به مشکل برخورد نموده و چنین فتاوی سخت و دشواری از او صادر شده است؛ فتاوییی که با شریعت سهل و آسانی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) از آن خبر داده، سازگاری ندارد. او در برخی از موارد، افعال مسلمانان را به بدعت نسبت داده و در برخی موارد نیز حرام می داند و در برخی موارد دیگر نیز عملی را به کفر نسبت داده و انجام دهنده آن را کافر می داند. جا دارد تا مبانی او را نقد نماییم:

انواع کفر در اسلام

بن باز در بسیاری از موارد حکم به تفکیر افراد کرده و قتل آنان را واجب دانسته است؛ چه در مسائل اعتقادی یا فرعی فقهی در حالی که کفر مراتبی دارد و همه مراتب آن موجب خروج از دین و حکم به قتل نیست. اینک جا دارد به این مسأله مهم به طور اختصار بپردازیم.

انواع کفر از نظر قرآن

در آیات قرآن که سخن از کفر به میان آمده آن را بر دو نوع اطلاق نموده است:

1. خروج از ملت اسلام

خداوند متعال می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (بقره: 6)

کسانی که کافر شدند، برای آنان تفاوت نمی کند که آنان را (از عذاب الهی) بترسانی یا نترسانی؛ ایمان نخواهند آورد.

طبری در تفسیر این آیه می گوید:

و اما معنی الکفر فی الآیة فأنه الجحود، و ذلك انّ الأحبار من یهود المدینة جحدوا نبوة محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و ستروه عن الناس، و کتموا امره و هم یعرفونه كما یعرفون ابناءهم. و اصل الکفر عند العرب: تغطية الشیء... فکذلك الأحبار من الیهود غطّوا امر محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و کتموه عن الناس مع علمهم بنبوته و وجود صفة فی کتبهم [1]. و اما معنای کفر در این آیه به معنای جحود و انکار است، و دلیل آن اینکه دانشمندان از یهود مدینه نبوت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را انکار کرده و از مردم مخفی داشتند و امر او را مکتوم نمودند، و حال آنکه او را می شناختند آن گونه که فرزندانشان را می شناختند، و اصل کفر نزد عرب پوشاندن چیزی است. پس همچنین است دانشمندان از یهود که امر محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را پوشانده و آن را از مردم کتمان نمودند با آگاهی آنان به نبوت او و

وجود صفت او در کتاب هایشان.

خداوند متعال می فرماید:

«وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (بقره: 34)
و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید! همگی سجده کردند؛ جز ابلیس که سر باز زد، و تکبر ورزید، (و به خاطر نافرمانی و تکبرش) از کافران شد. همچنین می فرماید:

«لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ قَبْهَتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (بقره: 258)

آیا ندیدی (و آگاهی نداری از) کسی [نمرود] که با ابراهیم در باره پروردگارش مجامعت و گفتگو کرد؟ زیرا خداوند به او حکومت داده بود؛ (و بر اثر کمی ظرفیت، از باده غرور سرمست شده بود؛) هنگامی که ابراهیم گفت: خدای من آن کسی است که زنده می کند و می میراند. او گفت: من نیز زنده می کنم و می میرانم! (و برای اثبات این کار و مشتبه ساختن بر مردم دستور داد دو زندانی را حاضر کردند، فرمان آزادی یکی و قتل دیگری را داد) ابراهیم گفت: خداوند، خورشید را از افق مشرق می آورد؛ (اگر راست می گویی که حاکم بر جهان هستی تویی)، خورشید را از مغرب بیاور! (در اینجا) آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد. و خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی کند.

خداوند متعال می فرماید:

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (مائده: 17)

آنها که گفتند: خدا، همان مسیح بن مریم است، به طور مسلم کافر شدند؛ بگو: اگر خدا بخواهد مسیح پسر مریم و مادرش و همه کسانی را که روی زمین هستند هلاک کند، چه کسی می تواند جلوگیری کند؟ (آری)، حکومت آسمان ها و زمین، و آنچه میان آن دو قرار دارد از آن خداست؛ هر چه بخواهد، می آفریند؛ (حتی انسانی بدون پدر، مانند مسیح)؛ و او، بر هر چیزی تواناست.

و نیز می فرماید:

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (مائده: 73)

آنها که گفتند: خداوند، یکی از سه خداست. (نیز) بیقین کافر شدند؛ معبودی جز معبود یگانه نیست؛ و اگر از آنچه می گویند دست بر ندارند، عذاب دردناکی به کافران آنها (که روی این عقیده ایستادگی کنند)، خواهد رسید.

خداوند متعال می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيُضِدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيَنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ» (انفال: 36)

آنها که کافر شدند، اموالشان را برای بازداشتن (مردم) از راه خدا خرج می کنند؛ آنان این اموال را (که برای به دست آوردنش زحمت کشیده اند، در این راه) مصرف می کنند، اما مایه حسرت و اندوهشان خواهد شد؛ و سپس شکست خواهند خورد؛ و (در جهان دیگر) کافران همگی به سوی دوزخ گردآوری خواهند شد.

و می فرماید:

«إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (توبه: 40)

اگر او را یاری نکنید، خداوند او را یاری کرد؛ (و در مشکل ترین ساعات، او را تنها نگذاشت)؛ آن هنگام که کافران او را (از مکه) بیرون کردند، در حالی که دوّمین نفر بود (و یک نفر بیشتر همراه نداشت)؛ در آن هنگام که آن دو در غار بودند، و او به همراه خود می گفت: «غم مخور، خدا با ماست!» در این موقع، خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر او فرستاد؛ و با لشکرهایی که مشاهده نمی کردید، او را تقویت نمود؛ و گفتار (و هدف) کافران را پایین قرار داد، (و آنها را با شکست مواجه ساخت)؛ و سخن خدا (و آیین او)، بالا (و پیروز) است؛ و خداوند عزیز و حکیم است!

و می فرماید:

«وَسِيْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا ۚ حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا فُتِحَتْ ۖ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَىٰ الْكَافِرِينَ» (زمر: 71)

و کسانی که کافر شدند گروه گروه به سوی جهنّم رانده می شوند؛ وقتی به دوزخ می رسند، درهای آن گشوده می شود و نگهبانان دوزخ به آنها می گویند: آیا رسولانی از میان شما به سویتان نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند و از ملاقات این روز شما را بر حذر دارند؟! می گویند: آری، (پیامبران آمدند و آیات الهی را بر ما خواندند، و ما مخالفت کردیم!) ولی فرمان عذاب الهی بر کافران مسلّم شده است.

2. عدم خروج از ملت اسلام

در قرآن کریم گاهی کلمه کفر در مورد دیگر غیر از خروج از ملت اسلام به کار رفته است.

خداوند متعال می فرماید:

«فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ» (بقره: 152)

پس به یاد من باشید، تا به یاد شما باشم! و شکر مرا گویند و (در برابر نعمت هایم) کفران نکنید.

مفسران بسیاری کفر در این آیه را به معنای پوشاندن نعمت دانسته اند نه تکذیب آیات الهی [2].

قرطبی در معنای آن می گوید:

و المعنى: لاتجحدوا احسانى اليكم، و لاتكفروا نعمتى و ابادى [3].

و معنا این است: انکار نکنید احسان مرا به شما و کفر نوزید به نعمت ها و عنایات من.

خداوند متعال می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ * وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَن يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَد هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ» (آل عمران: 100-101)

ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از گروهی از اهل کتاب، (که کارشان نفاق افکنی و شعله ورساختن آتش کینه و عداوت است) اطاعت کنید، شما را پس از ایمان، به کفر باز می گردانند. و چگونه ممکن است شما کافر شوید، با اینکه (در دامن وحی قرار گرفته اید، و) آیات خدا بر شما خوانده می شود، و پیامبر او در میان شماست؟! (بنابراین، به خدا تمسک جویند!) و هر کس به خدا تمسک جوید، به راهی راست، هدایت شده است.

با مراجعه به سبب نزول آیه استفاده می شود که کفر در این آیه به معنای ارتداد و خروج از

ملت اسلام نیست، بلکه مقصود به آن عمل به اخلاق و اعمال کافران است که با اخلاق و اعمال اسلام سازگاری ندارد[4].

و نیز از زبان حضرت سلیمان (علیه السلام) می فرماید:
" قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَبْشُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌ كَرِيمٌ" (نمل: 40) (اما) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت: پیش از آنکه چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد! و هنگامی که (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود ثابت و پابرجا دید گفت: این از فضل پروردگار من است، تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را به جا می آورم یا کفران می کنم؟! و هر کس شکر کند، به نفع خود شکر می کند؛ و هر کس کفران نماید (به زیان خویش نموده است، که) پروردگار من، غنی و کریم است!

مقصود به کفر در این آیه عدم شکرگزاری بر نعمت ها و فضل الهی است نه به معنای تکذیب، همان گونه که شوکانی، طبرانی و صابونی در تفاسیرشان ذیل این آیه به آن اشاره کرده اند.

انواع کفر از نظر روایات

از روایات فریقین نیز استفاده می شود که کفر بر دو نوع است؛ برخی از انواع آن موجب خروج از اسلام شده و برخی چنین نمی باشد.

1. خروج از ملت اسلام

کفری که موجب خروج از اسلام بوده و ارتداد می باشد:

(الف) ارتداد در روایات اهل بیت (علیهم السلام)

در روایات اهل بیت (علیهم السلام) نیز به طور گسترده به حکم مرتد اشاره شده است:

یک - علی بن جعفر می گوید: به برادرم موسی بن جعفر (صلی الله علیه وآله وسلم) عرض کردم: شخصی نصرانی اسلام آورده و سپس مرتد می شود، حکمش چیست؟ حضرت فرمود: **يَسْتَتَابُ فَإِنْ رَجَعَ وَإِلَّا قَتِلَ؛ [5]**.

او را توبه می دهند، اگر به اسلام بازگشت [به او کاری ندارند] وگرنه کشته خواهد شد.

دو - محمد بن مسلم در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده که فرمود:
وَمَنْ جَحَدَ نَبِيًّا مُرْسَلًا نُبُوَّتَهُ وَكَذَّبَهُ قَدَمَهُ مُبَاحٌ... [6].

و هر کس منکر نبوت نبی مرسلی شود و او را تکذیب کند خونش مباح است.

(ب) ارتداد در روایات عامه

در روایات اهل سنت نیز اشاره ای به مسأله ارتداد به طرق مختلف شده است:

یک - برخی روایات اشاره به عملکرد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با مرتدین دارد، از حیث اینکه توبه برخی را پذیرفته و آنها را عفو کرده و برخی دیگر را به قتل رسانده است.

دو - روایاتی که دلالت بر مذمت ارتداد از ناحیه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دارد.

سه - روایاتی که به طور مطلق اشاره به حکم مرتد دارد.

چهار - روایاتی که حکم مرتد را بین زن و مرد تفصیل داده است.

پنج - روایاتی نیز اشاره به سیره و اقوال صحابه دارد.

اینک به برخی از این روایات اشاره می کنیم:

اول - رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

إِنَّ مِنْ أْبْغَضِ الْخَلْقِ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى لَمَنْ آمَنَ ثُمَّ كَفَرَ [7].

از مبغوض ترین خلق نزد خداوند متعال کسی است که ایمان آورده و سپس کافر شده است.

دوم - همچنین فرمود:

لَا يَجِلُّ دَمُ امْرِيٍّ مُسْلِمٍ إِلَّا فِي إِحْدَى ثَلَاثٍ: رَجُلٍ زَنَى وَهُوَ مُحْصِنٌ، فَرُجِمَ. أَوْ رَجُلٍ قَتَلَ نَفْسًا يَغْيِرُ نَفْسًا. أَوْ رَجُلٍ ارْتَدَّ بَعْدَ إِسْلَامِهِ [8].

ریختن خون مسلمان مگر در سه مورد جایز نیست: مردی که زنا کرده در حالی که محصن است که باید رجم شود. یا مردی که کسی را بدون جهت کشته است. یا مردی که بعد از اسلامش به کفر باز گشته است.

سوم - رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در جای دیگر فرمود: "مَنْ ارْتَدَّ عَنْ دِينِهِ فَاقْتُلُوهُ"؛ [9] "هر کس از دین خود خارج شود او را بکشید".

چهارم - همچنین فرمود:

مَنْ بَدَلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ تَوْبَةَ عَبْدٍ كَفَرَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ [10].

هر کس دین خود را تبدیل کرد او را بکشید. خداوند توبه بنده ای را که بعد از اسلامش کافر شود نمی پذیرد.

پنجم - و نیز فرمود:

أَيُّمَا رَجُلٍ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ فَادْعُهُ فَإِنْ تَابَ فَاقْبَلْ مِنْهُ وَإِنْ لَمْ يَتُبْ فَاصْرَبْ عُنُقَهُ. وَأَيُّمَا امْرَأَةٍ ارْتَدَّتْ عَنِ الْإِسْلَامِ فَادْعُهَا فَإِنْ تَابَتْ فَاقْبَلْ مِنْهَا وَإِنْ أَبَتْ فَاسْتَبِيهَا [11].

هر مردی که از اسلام برگشته است او را به اسلام دعوت کن، اگر توبه کرد از او قبول نما وگرنه گردن او را بزن. و هر زنی که از اسلام خارج شد او را به اسلام دعوت کن، اگر توبه کرد از او بپذیر و اگر ابا کرد باز از او طلب توبه نما.

ششم - سعید بن عبدالعزیز تنوخی می گوید:

زنی به نام ام قرنه بعد از اسلام اختیار کردنش به کفر بازگشت، ابوبکر او را به توبه دستور داد، ولی او قبول نکرد تا او را به قتل رسانید [12].

هفتم - سلیمان بن موسی می گوید: «عثمان بن عفان، سه بار مرتد را به اسلام دعوت می کرد و در صورت نپذیرفتن، او را می کشت» [13].

2. عدم خروج از ملت اسلام

از ظاهر روایات استفاده می شود که کفر دارای مراتبی است و نمی توان تمام روایاتی که در آن لفظ «کفر» آمده را حمل بر کفر صد در صد کرد و حکم به کشتن کافر به تمام مراتب نمود.

مسلم به سندش از ابوهریره نقل کرده که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود:

"إِثْتَانِ فِي النَّاسِ هُمَا يَهُمُّ كُفْرًا: أَلْطَعْنُ فِي النَّسَبِ وَالنِّيَاحَةَ عَلَى الْمَيِّتِ". [14].

دو عمل در بین مردم است که باعث کفر آنان می شود: یکی طعن در نسب و دیگری نوحه خوانی بر مردگان.

بخاری به سندش از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود:

"أَرَيْتُ النَّارَ فَإِذَا أَكْثَرُ أَهْلِهَا النِّسَاءُ يَكْفُرْنَ. قِيلَ: أَيْكْفُرْنَ يَا لَلَّهِ؟ قَالَ: يَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ، وَيَكْفُرْنَ الْإِحْسَانَ، لَوْ أَحْسَنْتَ إِلَى إِحْدَاهُنَّ الدَّهْرَ ثُمَّ رَأَتْ مِنْكَ شَيْئًا قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْرًا قَطُّ". [15].

آتش دوزخ به من نشان داده شد و مشاهده کردم که بیشتر اهل آن زنانی هستند که کفر می ورزند. عرض شد: آیا به خدا کافر شده اند؟ فرمود: آنان کفر معاشرت و کفر نیکی و احسان دارند؛ زیرا اگر تو به یکی از آنها مدت زیادی نیکی کنی آنگاه از تو چیز [ناخوشی] مشاهده نماید می گوید: من از تو هیچ خیری ندیدم.

بخاری به سندش از عبدالله بن مسعود نقل کرده که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: "سَبَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ وَقَتَالُهُ كُفْرٌ" [16]؛ (دشنام دادن به مومن فسق و جنگ با او کفر است).

و نیز به سندش از ابن عمر نقل کرده که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود:

"لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ" [17]؛ «بعد از من به کفر باز نگردید به اینکه

گردن یکدیگر را بزنید».

در این روایات گرچه سخن از کفر به میان آمده ولی مقصود به آن کفری نیست که موجب خروج از ملت اسلام شود.

ابوعبید قاسم بن سلام می گوید:

و أما الآثار المرويات بذكر الكفر و الشرك ووجودهما بالمعاصي فان معانها عندنا ليست تثبت على أهلها كفرة و لا شركاً يزِيلان الإيمان عن صاحبه، انما وجوهها انّها من الأخلاق و السنن التي عليها الكفار و المشركون[18].

و اما آثاری که روایت شده به ذکر کفر و شرک و تحقق آن دو با گناهان؛ پس همانا معنای آن نزد ما اثبات نمی کند بر اهلهش کفر و شرک را، و ایمان را از صاحب آن زایل نمی کند، بلکه توجیه آن این است که معاصی از اخلاق و سنت های کفار و مشرکان است.

نووی می گوید:

انّ مذهب اهل الحق أنّه لا يکفر المسلم بالمعاصي من غير بطلان دين الاسلام. و الاحاديث المروية تحمل على كفر النعمة و الإحسان، و أنّه من اعمال الكفار و اخلاق الجاهلية، و ليس المراد المخرج عن ملة الاسلام[19].

همانا مذهب اهل حق این است که مسلمان تا زمانی که دینش از بین نرود، با گناهان کافر نمی شود. و احادیث روایت شده حمل می شود بر کفر نعمت و احسان، و اینکه معصیت از اعمال کفار و اخلاق جاهلیت است، و مراد کفری نیست که او را از ملت اسلام خارج کند. وانگهی آیات قرآن دو دسته از جنگ کنندگان مسلمان را مؤمن نامیده است؛ آنجا که می فرماید:

«وَ إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يَجِبُ الْمُقْسِطِينَ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (حجرات: 9-10)

و هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آنها را آشتی دهید؛ و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد؛ و هرگاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد)، در میان آن دو به عدالت صلح برقرار سازید؛ و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشگان را دوست می دارد. مؤمنان برادر یکدیگرند؛ پس دو برادر خود را صلح و آشتی دهید و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که مشمول رحمت او شوید!

و نیز در آیه ای دیگر تعبیر به برادر کرده و می فرماید:

«قَمِنُ عَفَى لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ قَاتِبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ» (بقره: 178)

پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود، چیزی به او بخشیده شود، (و حکم قصاص او، تبدیل به خونبها گردد)، باید از راه پسندیده پیروی کند. (و صاحب خون، حال پرداخت کننده دیه را در نظر بگیرد.) و او [قاتل] نیز، به نیکی دیه را (به ولی مقتول) بپردازد؛ (و در آن، مسامحه نکند). این، تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگار شما!

نووی در شرح حدیث «لا يزني الزاني حين يزني وهو مؤمن» و... می گوید:

القول الصحيح الذي قاله المحققون ان معناه: لا يفعل هذه المعاصي و هو كامل الايمان، و هذا من الألفاظ التي تطلق على نفى الشيء و يراد نفى كماله و مختاره[20].

قول صحیحی که محققان آن را انتخاب کرده اند معنایش آن است که فردی که ایمانش کامل است، این گناهان را انجام نمی دهد. و این از الفاظی است که اطلاق می شود بر نفی چیزی و مقصود به آن نفی کمال و مختار از آن است.

آنگاه در صدد تفسیر و بیان سبب این تأویل برآمده و می گوید:

و اِنَّمَا تَأْوِلُنَاهُ عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ؛ لِحَدِيثِ أَبِي ذَرٍّ وَغَيْرِهِ: (مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ) [21]، وَ حَدِيثِ عِبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ الصَّحِيحِ الْمَشْهُورِ: إِنَّهُمْ بَايَعُوهُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) عَلَى أَنْ لَا يَسْرِقُوا وَلَا يَزْنُوا وَلَا يَعْصُوا... فَمَنْ وَقَى مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَمَنْ فَعَلَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ فَعُقُوبٌ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ كَفَّارَتُهُ، وَ مَنْ فَعَلَ وَكَمْ يِعَاقَبُ فَهُوَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، إِنْ شَاءَ عَفَا عَنْهُ وَ إِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ [22].

همانا آن را آن گونه که ذکر کردیم تأویل نمودیم به جهت حدیث ابوذر و دیگران: (هرکس لا اله الا الله بگوید داخل بهشت می شود گرچه زنا کند، گرچه دزدی کند). و در حدیث عبادۀ بن صامت که صحیح و مشهور است آمده: اینکه آنان با پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بیعت کردند بر اینکه سرقت نکرده و زنا نکنند و معصیت به جای نیاورند... پس هرکس از شما به این [شروط] وفا کند اجرش بر خداست، و هرکس چیزی از این امور را انجام دهد و در دنیا عقوبت شود همان کفاره اوست، و هرکس چیزی از آن را انجام دهد و عقوبت نشود امرش به دست خداست اگر بخواهد او را عفو می کند و گرنه او را عذاب می نماید.

بدین جهت است که برخی از این قسم به «کفر دون کفر» تعبیر کرده اند، که از آن جمله بخاری در صحیحش می باشد. او بابی در کتاب «الایمان» آورده تحت عنوان «باب کفران العشیر و کفر دون کفر»، آنگاه روایت ابن عباس را نقل کرده که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: «أُرِيتُ النَّارَ فَإِذَا أَكْثَرُ أَهْلِهَا النِّسَاءُ يَكْفُرْنَ. قِيلَ: أَيْكْفُرْنَ يَا لَلَّهِ؟ قَالَ: يَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ، وَيَكْفُرْنَ الْإِحْسَانَ. لَوْ أَحْسَنْتَ إِلَى إِحْدَاهُنَّ الدَّهْرَ ثُمَّ رَأَتْ مِنْكَ شَيْئًا قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْرًا قَطُّ» [23]. به من آتش [دوزخ] نشان داده شد پس ناگهان مشاهده کردم که اکثر اهل آن زنانی هستند که کافر شده اند. عرض شد: آیا کافر به خدا شدند؟ فرمود: کفر معاشرت و کفر احسان داشته اند. اگر به یکی از آنها تا ابد احسان شود ولی از شما یک بدی ببیند می گوید: من هرگز از تو خیری ندیدم.

ابن حجر در شرح این حدیث می گوید:

و مراد البخاری ان یبین ان الطاعات کما تسمى ایماناً کذلک المعاصی تسمى کفراً، لکن حیث یطلق علیها الکفر لا یراد الکفر المخرج من الملة [24].

و مراد بخاری این است که بیان کند همان گونه که طاعات ایمان نامیده می شود همچنین معاصی کفر نامیده می شود، ولی آنجا که بر معاصی کفر اطلاق می شود مقصود به آن کفری نیست که انسان را از ملت اسلام خارج کند.

و نیز بخاری بابی دارد تحت عنوان: «باب المعاصی من امر الجاهلیة ولا یکفر صاحبها بارتکابها الا بالشک؛ لقول النبی (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): إِنَّكَ أَمْرٌ فَبِكَ جَاهِلِيَّةٌ، وَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» [25]؛ باب اینکه معاصی از امر جاهلیت است، و صاحب آن به جهت ارتکاب گناه جز شرک کافر نمی شود؛ به جهت قول پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) تو مردی هستی که جاهلیت در توست، و قول خداوند متعال: همانا خداوند از شرک نمی گذرد و غیر از آن را از هرکس که بخواهد می بخشد.

حافظ بن حجر می گوید:

فغرض البخاری الردّ علی من یکفر بالذنوب کالخوارج و یقول: ان مات علی ذلک یخلد فی النار. و الآیة ترد علیهم؛ لان المراد بقوله: «و یغفر ما دُونَ ذلک لِمَنْ یشاء» من مات علی کل ذنب سوی الشک [26].

پس غرض بخاری ردّ بر کسانی است که به گناهان تکفیر می کنند همانند خوارج، و می گویند: اگر بر این حال بمیرد در آتش دائماً خواهد ماند. و آیه ردّ بر آنان است؛ زیرا مراد به قول خداوند: (و می آمرزد غیر از آن را بر هر کسی که بخواهد) آن است که هرکس بمیرد بر هر گناهی به

جز شرک.

و نیز مسلم در صحیحش بابی دارد تحت عنوان: «باب بیان نقصان الایمان بنقص الطاعات و بیان اطلاق لفظ الکفر علی غیر الکفر بالله؛ ککفر النعمة و الحقوق» [27]؛ (بابی در بیان نقصان ایمان به نقص طاعات و بیان اطلاق لفظ کفر بر غیر کفر به خدا، همانند کفر نعمت و حقوق).

کفر اکبر و کفر اصغر

دکتر محمد عبدالحکیم حامد می گوید:

بعد تأمل کثیر من تعریفات العلماء استخلصنا هذا التعریف:

الکفر الاصغر هو الکفر المحض، الذی لم یستلزم الاعتقاد و لم یناقض تصدیق القلب و اذعانه، و هو صادر عن غلبة هوی و شهوة و غیر ذلك دون اعتقاد القلب.

اما الکفر الأكبر، فهو الجحود بالقلب او اللسان لشیء مما افترض الله تعالی الایمان به فی کتابه أو علی لسان رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) بعد قیام الحجة و بلوغ الحق. و هو صادر عن تکذیب أو اعراض أو استکبار أو حسد یمنع الانقیاد [28].

بعد از تأمل بسیار از تعریفات علما به این تعریف به صورت خلاصه رسیده ایم:

کفر اصغر کفر عملی محض است، که مستلزم اعتقاد نمی باشد، و با تصدیق قلبی و اعتقاد آن تناقض ندارد، و آن صادر است از غلبه هوای نفس و شهوت و غیر از آن دو، بدون اعتقاد قلبی.

اما کفر اکبر عبارت است از انکار به قلب یا زبان به چیزی از اموری که خداوند متعال ایمان به آن را در کتابش یا بر زبان رسولش واجب کرده بعد از قیام حجت و رسیدن حق. و آن صادر است از تکذیب یا اعراض یا استکبار یا حسدی که مانع از اطاعت است.

ضابطه بین کفر اکبر و کفر اصغر

ضابطه بین کفر اکبر و کفر اصغر چند چیز است:

1. نص ادله

یکی از ضوابط نص دلیل است که فلان عمل کفر یا شرک اصغر است.

از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده که فرمود:

«إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافَ عَلَيْكُمُ الشِّرْكَ الْأَصْغَرَ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا الشِّرْكَ الْأَصْغَرُ؟ قَالَ: الرِّيَاءُ» [29].

همانا چیزی را که از همه بیشتر بر شما می ترسم شرک اصغر است. گفتند: ای رسول خدا! شرک اصغر چیست؟ فرمود: ریا.

2. جمع بین ادله

گاهی در حدیثی آمده که فلان عمل کفر است ولی در حدیث دیگر فاعل آن را مؤمن توصیف کرده، و با جمع بین این دو دلیل به این نتیجه می رسیم که مقصود به کفر، کفر اصغری است که صاحب آن را از ملت اسلام خارج نمی کند.

از باب مثال: در حدیثی آمده است: «سِيَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ»؛ (دشنام دادن مسلمان فسق و کشتن او کفر است).

با جمع بین این حدیث و آیه شریفه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ افْتَتَلَا...» استفاده می شود که مقصود به کفر در آن حدیث، کفر اصغر است نه کفر اکبر، چرا که در آیه از دو دسته که با هم قتال می کنند تعبیر به مؤمنین کرده است.

3. دلالت خود دلیل

گاهی در خود دلیل قرینه ای بر یکی از دو معنای کفر اصغر و کفر اکبر وجود دارد.

از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده که فرمود: «مَنْ قَالَ لِأَخِيهِ يَا كَافِرٌ فَقَدْ بَاءَ يَهَا أَحَدُهُمْ» [30]؛ (هرگاه کسی به برادرش بگوید: ای کافر، کفر به یکی از آن دو باز می گردد).

ابن تیمیه در شرح این حدیث می گوید:
فقد سمّاه اخاه حين القول، و قد اخبر أنّ احدهما باء بها، فلو خرج عن الإسلام بالكلية لم يكن اخاه.[31].

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را هنگام گفتن برادر نامید و خبر داده که یکی از آن دو به کفر باز می گردند، پس اگر به طور کلی از اسلام خارج می شد برادر او به حساب نمی آمد.

بخاری به سندش از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده که فرمود:
"إِذَا التَّقَى الْمُسْلِمَانِ يَسِيفُهُمَا فَالْقَاتِلُ وَالْمَقْتُولُ فِي النَّارِ." [32].

هرگاه دو مسلمان رو در روی هم با شمشیرشان قرار بگیرند قاتل و مقتول در آتش [دوزخ اند].
ابن حجر در شرح این حدیث می گوید:

استدل البخاری علی أنّ المؤمن اذا ارتكب معصية لا يكفر؛ بقوله (صلی الله علیه و آله و سلم):
"إِذَا التَّقَى الْمُسْلِمَانِ يَسِيفُهُمَا" فسماهما مسلمين مع التوعد بالنار[33].

استدلال کرده بخاری بر اینکه مومن هرگاه مرتکب معصیتی شود کافر نمی گردد به قول پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم):
(هرگاه دو مسلمان با شمشیرشان رو در روی هم شوند). حضرت آن دو را مسلمان خوانده با وعده دادن به آتش [دوزخ].

4. مقایسه با دیگر گناهان

گاهی با مقایسه برخی گناهان با گناهان دیگر پی می بریم که کفر عملی اصغر است نه اکبر.
مثل آنکه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

"إِذَا قَالَ الْمُسْلِمُ لِأَخِيهِ: يَا كَافِرٌ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدَهُمَا".

هرگاه مسلمانان به برادرش بگویند: ای کافر یکی از آن دو به کفر باز گشته اند. ابن تیمیه در مورد این حدیث می گوید:

فقد سمّاه النبي (صلی الله علیه و آله و سلم) بقوله لأخيه: يا كافر كافرًا. و هذه الكلمة دون الزنا و السرقة و شرب الخمر. و هذه الأعمال ليست بكفر ينتقل عن الملة، ولا يجب ان يستتاب أصحابها، فكذلك من قال لأخيه: يا كافر[34].

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را به جهت گفتن یا کافر به برادر [دینی اش] کافر نامیده است. و این کلمه کمتر از زنا و سرقت و شرب خمر است. و این اعمال موجب کفری نمی شود که انسان را از ملت اسلام خارج کند، و واجب نیست که صاحبان آن توبه داده شوند، پس همچنین است کسی که به برادر [دینی اش] بگوید: ای کافر.

5. عدم ترتب حد ارتداد

گاهی از انجام دهنده کاری نفی ایمان می شود و سپس عقابی غیر از عقوبت مرتد بر او بار می گردد، که از این گونه حکم استفاده می شود که نفی ایمان به معنای خروج از ملت اسلام نیست، و مقصود به کفر در آن، کفر اصغر است، مثل حکم زانی و سارق و شارب خمر.

شریعت سهل و آسان

مبانی تکفیرگرایانه بن باز مورد نقد قرار گرفت، اما مبانی اتهام گرایانه بدعت و تحریم گرایانه وی نیز مورد نقد است؛ زیرا از جهات مختلف می توان به سهولت و آسانی شریعت و دین اسلام پی برد:

1. شمولیت و عمومیت تشریح اسلامی

شریعت اسلامی بر خلاف شرایع دیگر، از آنجا که خاتم شرایع آسمانی است، لذا مشتمل بر قواعد و قوانینی شمول گرا است که می تواند تا روز قیامت پاسخ گوی همه نیازهای بشر در تمام زمینه ها و در هر عصر و زمان باشد.

و لذا خداوند متعال می فرماید: "ما قَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ"؛ (ما هیچ چیز را در این کتاب فروگذار نکردیم). (انعام: 38)
و نیز می فرماید: "وَ كُلُّ شَيْءٍ ءِ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلاً"؛ (و هر چیزی را به طور مشخص [و آشکار] بیان کردیم). (اسراء: 12)

همچنین می فرماید:

"وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَاناً لِّكُلِّ شَيْءٍ ءِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ" (نحل: 89)

و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.

پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در خطبه ای که در حجة الوداع ایراد کرد، فرمود:
ای مردم! به خدا سوگند، هر چه را که باعث نزدیکی شما به بهشت و دوری شما از جهنم می شود به آن امر نمودم، و هر چه که شما را به جهنم نزدیک و از بهشت دور می کند شما را از آن نهی کردم... [35].

در حقیقت اساس این عمومیت و شمولیت آن است که شریعت اسلامی، شریعتی است فطری که با فطرت انسان سازگاری تمام داشته و پاسخ گوی حاجات بشر است؛ شریعتی که تعیین کننده مصالح و مفاسد واقعی انسان ها است.

پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و اهل بیت معصومین او (علیهم السلام) نیز در همین راستا تشریح مساعی کرده و در جهت توسعه شریعت و تکامل و تطبیق آن سعی فراوان نمودند، تا دین و شریعت الهی و اسلامی این گونه در آمد که قابل انطباق و اجرا در تمام زمینه ها و عصرها و زمان ها است.

2. وسعت دایره حلال

از جمله امتیازات شریعت اسلامی که باعث شمولیت و عمومیت دایره آن شده، مسئله توسعه در حلیت و گسترش دایره حلیت است. در نظر اسلام، اصل اولی حلیت و طهارت است. هر چیزی برای انسان حلال و پاک است مگر آنکه خلاف آن به طور علم و اطمینان ثابت شده باشد. خداوند متعال می فرماید:

"وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً" (اسراء: 15)

و ما هرگز [قومی را] مجازات نخواهیم کرد مگر آنکه پیامبری مبعوث کرده باشیم.
و نیز می فرماید: "لَا يَكْفِيكَ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وَ سَعَهَا"؛ (خداوند هیچ کس را، جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کند). (بقره: 286)

در حقیقت کارهای مباح و حلال، ناشی از واقع امر و ملاکات اقتضایی است که مولی درصدد آن است که انسان را نسبت به آن امور و افعال آزاد بگذارد.

پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود:

چه شده است گروهی را که از رخصت ها و مباحات الهی اعراض می کنند؟ به خدا سوگند که من داناترین آنان به خدایم و از همه بیشتر از او خشیت دارم [36].

خداوند متعال می فرماید:

"قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ" (اعراف: 32)

بگو: چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزی های پاکیزه را حرام کرده است؟ بگو: اینها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند [اگرچه دیگران نیز با آنان مشارکت دارند، ولی] در قیامت، خالص [برای مؤمنان] خواهد بود.

و به جهت توسعه در جانب حلیت است که ملاحظه می کنیم شریعت اسلامی تأکید فراوانی بر

ترک اصرار در سؤال و دنبال نمودن مسائل نموده است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: آنچه را بر شما ترک کردم شما نیز آن را ترک کنید. هر گاه حدیثی برای شما بیان کردم آن را از من اخذ کنید؛ زیرا کسانی قبل از شما به جهت کثرت سؤال، و آمد و شد برای سؤال نزد انبیایشان به هلاکت افتادند [37]. اینها همه ناشی از آن است که شریعت اسلامی شریعتی آسان و روان است، خداوند متعال می فرماید: "يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ"؛ (خداوند راحتی شما را می خواهد، نه زحمت شما را). (بقره: 185)

همچنین خداوند می فرماید: "يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا" (نساء: 28) خدا می خواهد کار را بر شما سبک کند، و انسان ضعیف آفریده شده است. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بنا بر نقلی فرمود: (من به یهودیت و نصرانیت مبعوث نگشتم، بلکه به حنفیت و تسامح در دین مبعوث شده ام) [38].

3. اصل عملی اباحه در اشیا و افعال
علمای علم اصول می گویند: اصل اولی در افعال و عادات، حلیت و برائت است، مگر آنکه مورد نهی قرار گیرد. خداوند متعال خطاب به پیامبرش می فرماید: "قُلْ لَا أُجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَنزِيرٍ فَإِنَّهُ رَجَسٌ أَوْ فِسْقًا أَهْلٌ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ" (انعام: 145)
بگو ای پیامبر در احکامی که به من وحی شده، چیزی که برای خوردندگان طعام حرام باشد نمی یابم جز آنکه مردار باشد یا خون ریخته یا گوشت خوک که پلید است یا حیوانی که بدون ذکر نام خدا از روی فسق ذبح کنند.

دکتر یوسف قرضاوی می گوید:
کان اول مبدء قرره الاسلام: ان الاصل فيما خلق الله من اشياء و منافع هو الحل و الاباحه، و لاحرام إلا ما ورد نص صحيح صريح من الشارع بتحريمه... [39].
اول مبدئی که اسلام آن را تقریر کرده، آن است که اصل اولی در اشیا و منافعی که خداوند خلق کرده، حلیت و اباحه است، و حرام نیست مگر آنچه که بر او نص صریح صحیح از شارع بر تحریمش رسیده باشد...

اما بنا بر نظر وهابیان اصل در هر چیزی حرمت است، مگر آنکه دلیل بر اباحه آن پیدا شود.

نقد میزان بودن فعل سلف

انسان وقتی به فتاوی وهابیان و بن باز مراجعه می کند پی می برد به اینکه بسیاری از کارهایی را که به عنوان بدعت معرفی کرده اند، دلیلشان این است که سلف صالح آن را انجام نداده اند.

ابن تیمیه در مورد برپایی مولودی خوانی در ولادت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می گوید:

... فان هذا لم يفعله السلف مع قيام المقتضى له و عدم المانع منه، ولو كان هذا خيرا محصاً أو راجحاً لكان السلف احق به منّا؛ فانهم كانوا اشدّ محبة برسول الله و تعظيماً له منّا، و هو على الخير احرص [40].

... این کاری است که سلف و پیشینیان انجام نداده اند با آنکه مقتضی آن وجود داشت و مانعی نیز بر انجام آن نبود و اگر این کار خیر محض یا راجح بود سلف از ما سزاوارتر به انجام آن بودند؛ زیرا آنان محبت بیشتری از ما به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) داشتند و از ما بیشتر

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را تعظیم می نمودند، و بر کارهای خیر حریص تر بودند. او در جایی دیگر می گوید:

وَأَمَّا اتِّخَاذُ مَوْسِمٍ غَيْرِ الْمَوَاسِمِ الشَّرْعِيَّةِ كِبْعُضِ لَيَالِي شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ الَّتِي يُقَالُ أَنَّهَا لَيْلَةُ الْمَوْلِدِ، وَبَعْضُ لَيَالِي رَجَبٍ، أَوْ ثَامِنِ شَوَّالِ الَّذِي يُسَمِّيهِ الْجَهَالُ عِيدَ الْأَبْرَارِ، فَانَّهَا مِنَ الْبَدْعِ الَّتِي لَمْ يَسْتَحِبَّهَا السَّلْفُ وَ لَمْ يَفْعَلُوهَا [41].

و اما قرار دادن موسمی غیر از موسم های شرعی همچون برخی از شب های ماه ربیع الاول که گفته می شود شب مولد است، و نیز برخی از شب های ماه رجب، یا هشتم شوال که جاهلان آن را عید ابرار می نامند، اینها همه بدعت هایی است که سلف آنها را مستحب ندانسته و انجام نداده اند.

ابن الحاج نیز در تحریم برگزاری مولودی خوانی می گوید:

فَهُوَ بَدْعَةٌ بِنَفْسِ نَيْتِهِ فَقَطْ؛ إِذْ إِنَّ ذَلِكَ زِيَادَةٌ فِي الدِّينِ وَ لَيْسَ مِنْ عَمَلِ السَّلْفِ الْمَاضِينَ، وَ اتِّبَاعِ السَّلْفِ أَوْلَى [42].

این عمل به خود نیتش بدعت است؛ زیرا این عمل زیادتی در دین است و از عمل پیشینیان به حساب نمی آید؛ در حالی که متابعت و پیروی از سلف سزاوارتر است.

پاسخ

اولاً: ما معتقدیم که عمل پیشینیان نمی تواند مصدري از مصادر تشریح به حساب آید، و هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد.

ثانیاً: ما در هیچ موردی نمی توانیم آرای جمیع افراد سلف را در یک عصر جمع کرده و به نقطه وحدت و یکپارچگی برسیم، تا چه رسد به اینکه بخواهیم آرای مردم و حتی علمای سه عصر و قرن را جمع کرده و به نقطه مشترک و واحدی برسیم؛ زیرا در هر مسأله ای اختلاف اقوال وجود داشته است. بسیاری از اعمال و رفتار سلف بوده که در جانب نقیض فعل و ترک بوده و محکوم به جو سیاسی در آن زمان ارتباط داشته است. امری که با موشکافی رفتار گذشتگان می توان به علت آن پی برد. رفتار گذشتگان گاهی از حالت خوف و ترس و گاهی از حالت تسامح و بی مبالاتی نسبت به امور شرعی نشأت گرفته است، و در برخی از موارد نیز ناشی از فهم اشتباه و تأویلات و توجیهاات غیر دقیق از نصوص شرعی بوده است.

ما به یقین می دانیم که قائلین به وجوب متابعت از رفتار سلف نمی توانند از خود یک ضابطه و قانون معین و محدودی را به دست بدهند تا هویت سلف را مشخص کند، سلفی که از چنان اطمینان و اعتمادی نزد آنان برخوردار است که مصدر تشریح در مسائل دینی شده اند. مقصود از این سلف کیست؟

جالب توجه این است که ابن تیمیه که از سردمداران این نظریه است، می گوید:

فَكَيْفَ يَعْتَمِدُ الْمُؤْمِنُ الْعِلْمَ عَلَى عَادَاتِ أَكْثَرِ مَنْ اِعْتَادَهَا عَامَةً، أَوْ مِنْ قِيْدَةِ الْعَامَةِ، أَوْ قَوْمٍ مَتْرُسُونَ بِالْجَهَالَةِ لَمْ يَرْسُخُوا فِي الْعِلْمِ، وَلَا يَعْدُونَ مِنْ أَوْلَى الْأَمْرِ، وَلَا يَصْلِحُونَ لِلشُّورَى، وَ لَعَلَّهُمْ لَمْ يَتَمَّ إِيمَانُهُمْ بِاللَّهِ وَ رَسُوْلِهِ... [43].

چگونه مؤمن عالم می تواند بر عادات عوام مردم یا کسانی که عوام زدگی آنان را زنجیر کرده یا قومی که در جهالت غوطه ور بوده و هرگز رسوخ در علم نکرده اند، اعتماد کند، آنان که از اولی الامر به حساب نیامده و برای مشورت صلاحیت ندارند، و شاید که ایمانشان به خدا و رسولش کامل نشده است...

حال اگر اهل سلف ممکن است چنین باشند، چگونه فعل و کردار آنان را حجت و مصدر تشریح می دانند؟!

به هر حال ما معتقدیم که مصدر تشریح که می تواند از خلال آن احکام دین استنباط و استخراج

شود، باید از مصونیت از خطا برخوردار باشند و از کمترین چیزی که تصوّرش در تناقض و اختلاف و اشتباه می رود محفوظ باشد که در مورد فعل سلف این چنین تصوّر ممکن نیست. ثالثاً: ما معتقدیم که دین اسلام دینی آسمانی است که برای همه امت ها و قومیت های گوناگون بشری نازل شده و نمی توان آن را محصور در ضمن عادات و عرفیت های خاصی نموده یا محصور در محدوده و جوّ تقلیدی معین کرد. دین بالاتر از هر عرفیتی است؛ زیرا دین درصدد برآوردن حاجات بشر است که در نهاد بشر نهفته است. دین متکفّل نظام و قوانین عامی است که می تواند هدایت عموم بشر را برعهده گرفته تا به سعادت و نجات برساند، که از آن تعبیر به دین جهانی و ابدی می شود.

به تعبیری دیگر: از آنجا که عرف عمومی انسان در بردارنده ابعاد تغییر و تحوّل و اختلاف و پیشرفت است، لذا این جهت مورد نظر و لحاظ شارع بوده و برای آن چاره اندیشی کرده و حکم کلی بیان کرده است. لذا می توان گفت که عرف عمومی انسان مورد توجه و اهتمام شریعت اسلامی بوده و از احترام ویژه ای برخوردار است، و اگر شارع حکمی را متوجه عرف خاصی کرده، از خلال و دیدگاه همان عرف عام انسانی است. کسانی که درصدد برآمده اند تا با تمسک به عدم فعل سلف نسبت به امور مستحدث و جدید، این امور را به «بدعت» نسبت داده و تحریم نمایند، جنایتی نابخشودنی نسبت به تشریح اسلامی انجام داده اند.

بیشتر امور شرعی که حادث می شود و انسان مسلمان با آنها در مراحل مختلف زندگانی سر و کار دارد دارای دو خاصیت است:
خاصیت اول

چیزی است که ما می توانیم بر آن عنوان «جنب شرعی امر حادث» اطلاق کنیم که آن عبارت است از اصل ممارست مشروع و مبتنی بر ادله ثابت در تشریح.
خاصیت دوم

چیزی است که ما از او به «جنب عرفی در امر حادث» یاد می کنیم، که عبارت است از شکل عمل مشروع و اسلوب وقوع آن. امری که به حسب پیشرفت و گذر زمان و طبیعت مختلف عرف ها و تقالید رایج در مجتمع ها، تغییر و اختلاف پیدا می کند، بدون آنکه تأثیری بر اصل مشروعیت آن بگذارد.

عموم مسلمانان، امروزه بسیاری از امور و اعمال شرعی خود را از آن جهت که جنبه شرعی ثابت دارد انجام می دهند، ولی آنها را در قالب و روش جدیدی پیاده می نمایند. و اگر تغییری پیدا شده و با رفتار مسلمانان صدر اسلام و سلف و پیشینیان سازگاری ندارد، تنها در جانب عرفی امر حادث است نه در جانب شرعی آن. و می دانیم که تغییر در جانب عرفی امری است که ضرورت زندگی آن را می طلبد.

قضیه یادبود گرفتن و نصرت دین اسلام و پیامبرش امری مسلم بوده و مورد توجه همه مسلمانان از صدر اسلام تاکنون بوده است، ولی با گذر زمان و تحوّل و تغییر در حالات و عرفیت ها، روش های نصرت و یادبود فرق کرده است، در عین اینکه روح شرعیت آن محفوظ مانده است. و این امری صحیح و عقلایی و مورد قبول شرع و عقل است.

رابعاً: در بحث اصول به اثبات رسیده که تنها صدور فعلی از شخص معصوم دلالت بر عدم حرمت آن فعل دارد؛ زیرا شخص معصوم از گناه مصون و محفوظ است، ولی نمی توان ادعا کرد که ترک فعلی از طرف معصوم دلالت بر حرمت و کراهت آن دارد؛ زیرا ممکن است که شخص معصوم فعل مباح یا حتی بنا بر نقلی مستحبی را ترک نماید. این مطلب درباره افراد معصوم گفته شده تا چه رسد به افرادی که از عصمت برخوردار نبوده اند، به طور حتم عمل سلف و گذشتگان از

عصمت برخوردار نبوده و حتی نمی توان همه آنان را عادل دانست، لذا نمی تواند فعل سلف میزان مشروعیت اعمال ما قرار گیرد.

پی نوشت ها

- [1] . تفسیر جامع البیان، طبری، ج1، ص 10، دار الفکر، بیروت.
- [2] . تفسیر قرطبی، ج2، ص 122، فتح القدیر، شوکانی، ج1، ص 157.
- [3] . همان.
- [4] . تفسیر طبری، ج3، ص 5، اسباب النزول، نیشابوری، ص 85، فتح القدیر، شوکانی، ج1، صص 367 - 368.
- [5] . وسائل الشیعه، ج 28، ص325.
- [6] . همان، ص323.
- [7] . کنز العمال، ج 1، ص 90.
- [8] . سنن ترمذی، ج 4، ص 400.
- [9] . کنز العمال، ج 1، ص 90.
- [10] . همان.
- [11] . همان، ص 91.
- [12] . همان، ص 315.
- [13] . کنز العمال، ج1، ص 313.
- [14] . صحیح مسلم، ج67.
- [15] . صحیح بخاری، ج29.
- [16] . صحیح بخاری، ج1، ص 110؛ صحیح مسلم، ج1، ص 81.
- [17] . صحیح بخاری، ج13، ص 26؛ صحیح مسلم، ج1، ص 18.
- [18] . کتاب الایمان، ابو عبید قاسم بن سالم، ص 43.
- [19] . شرح صحیح مسلم، نووی، ج1، ص 49، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- [20] . شرح صحیح مسلم، نووی، ج2، ص 41.
- [21] . صحیح بخاری، ج3، ص 110؛ صحیح مسلم، ج1، ص 94.
- [22] . صحیح بخاری، ج1، ص 64.
- [23] . صحیح بخاری، ج1، ص 83.
- [24] . فتح الباری، ج1، ص 83.
- [25] . صحیح بخاری، ج1، ص 84.
- [26] . فتح الباری، ج1، ص 85.
- [27] . صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب بیان نقصان الایمان بنقص الطاعات.
- [28] . ائمة التکفیر، محمد عبدالحکیم حامد، ص 43، دار الفاروق، مصر.
- [29] . مسند احمد، ج5، صص 428 و 429.
- [30] . صحیح بخاری، ج10، ص 514؛ صحیح مسلم، ج1، ص 79.
- [31] . مجموع فتاوی ابن تیمیه، ج7، ص 355.
- [32] . صحیح بخاری، ج1، ص 20.
- [33] . فتح الباری، ج1، ص 85.
- [34] . مجموع فتاوی ابن تیمیه، ج7، صص 324 - 325 (با اختصار).
- [35] . کافی، ج 1، ص 74.
- [36] . صحیح مسلم با شرح نووی، ج 15، ص 106.

- [37] . سنن ترمذی، ج 5، صص 45 و 46.
 [38] . مسند احمد، ج 5، ص 266.
 [39] . الحلال و الحرام، صص 33 - 35.
 [40] . اقتضاء الصراط المستقیم، صص 294 و 295.
 [41] . القول الفصل، ص 49.
 [42] . المدخل، ج 2، ص 10.
 [43] . اقتضاء الصراط المستقیم، صص 271 و 272.

منابع:

* قرآن کریم. 1. الاجوبة النافعة عن اسئلة لجنة مسجد الجامعة، البانى، چاپ دوم، بیروت، المكتب الاسلامی. 2. احكام الجنائز وبدعها، البانى، چاپ چهارم، بیروت، المكتبة الاسلامية. 3. ارغام المبتدع، غمارى، چاپ دوم، اردن، دار الامام النووى. 4. ارواء الغليل، البانى، بیروت، المكتب الاسلامی، 1405 هـ. ق. 5. اسباب النزول، نیشابوری، قاهره، دار زهران، 1404 هـ. ق. 6. امام عصر، دکتر ناصر بن مسور زهرانى، چاپ رياض. 7. الآيات البينات، آلوسى، المكتب الاسلامی، 1405 هـ. ق. 8. ائمة التكفير، محمد بن عبدالحکیم حامد، مصر، دار الفروق. 9. تحذير المساجد، البانى، چاپ سوم، بیروت، المكتبة الاسلامية. 10. تفسير جامع البيان، طبرى، بیروت، دار الفكر. 11. تمام المنة، البانى، چاپ پنجم، رياض، دار الراية. 12. تناقضات الألبانى الواضحات، حسن بن على سقاف شافعى، اردن، دار الامام النووى. 13. التنبيهات من الرد على تأويل الصفات، شيخ عبدالعزيز بن عبدالله بن باز، چاپ رياض. 14. التوسل، انواعه واحكامه، البانى، چاپ اول، رياض، مكتبة المعارف. 15. الحاوى من فتاوى الألبانى، ابوهمام مصرى، دار هند. 16. سلسلة الاحاديث الصحيحة، البانى، رياض، مكتبة المعارف. 17. سلسلة الاحاديث الضعيفة، البانى، رياض، مكتبة المعارف. 18. شرح صحيح مسلم، نووى، بیروت، دار احياء التراث العربى. 19. الشيخ الالبانى ومنهجه فى تقرير مسائل الاعتقاد، محمد سرور شعبان، چاپ اول، رياض، دار الكيان. 20. صحيح السيرة النبوية، البانى، چاپ اول، اردن، المكتبة الاسلامية. 21. صحيح سنن ابن ماجه، البانى، رياض، مكتبة المعارف، 1417 هـ. ق. 22. فتاوى الجنة الدائمة، احمد بن عبدالرزاق دريسى، جده، دار المؤيد، 1421 هـ. ق. 23. فتاوى المرأة، رياض، دار الوطن. 24. الفتاوى الاسترالية، البانى، چاپ اول، مصر، دار الضياء. 25. فتاوى الالبانى فى المدينة و الامارات، تدوين عمرو عبدالمنعم سليم، چاپ اول، مصر، دار الضياء. 26. فتاوى الشيخ الألبانى، دار الجبل، چاپ دوم، بیروت. 27. الفتاوى الكويتية، البانى، تدوين از عمرو بن عبدالمنعم سليم، چاپ اول، مصر، دار الضياء. 28. قاموس البدع، دوحه، دار الامام البخارى، 1429 هـ. ق. 29. كتاب الايمان ابوعبيد قاسم بن سالم، تحقيق البانى، چاپ دوم، بیروت، 1403 هـ. ق. 30. كيف يجب علينا ان نفسر القرآن الكريم، چاپ اول، اردن، المكتبة الاسلامية. 31. مجلة البحوث الاسلامية، چاپ رياض. 32. مختصر صحيح مسلم، منذرى، تحقيق البانى، چاپ سوم، رياض، مكتبة المعارف للنشر و التوزيع. 33. موسوعة امام المسلمين فى القرن العشرين. 34. موسوعة بن باز، لبنان، مؤسسة الريان، 1428 هـ. ق. 35. وسائل الشيعة، محمد بن حسن حر عاملی، تحقيق مؤسسة آل البيت، قم مأخذ: البانى و بن باز محدث و مفتى وهابيان، على اصغر رضوانى، مشعر، تهران، 1390 ش.